

بررسی جایگاه تربیتی داستان حضرت نوح(ع) در مثنوی مولوی و انطباق آن با قرآن کریم

چکیده

ارتباط عمیق مثنوی مولوی با قرآن، در میان آثار منظوم ادبیات فارسی بی‌نظیر است. در مثنوی، حکایت‌های قرآنی زندگی پیامبران به‌ویژه داستان زندگی حضرت نوح(ع) که سرشار از آموزه‌های تربیتی و تعلیمی است، ۴۹ بار به‌صورت مستقیم در ۱۴ سوره بیان شده است. مولوی، تنها شاعر ادبیات فارسی است که به نام همسر نوح اشاره کرده و گوشه‌ای از ناسازگاری‌های این همسر را بیان نموده است. همچنین، او بر اساس آنچه در قرآن آمده، عناد و ناسازگاری کنعان، فرزند نوح را تشریح کرده است که انسان‌های بسیاری چون او به کوه ثروت و امور مادی پناه برده‌اند. بر این اساس، مهم‌ترین پرسشی که در این باره مطرح است مبانی تربیتی کردار نوح و همسر و فرزندش در مثنوی است که مولوی بر اساس قرآن مطرح کرده است؛ زیرا این مصائب نه‌تنها برای نوح پیامبر، بلکه برای بسیاری از بزرگان دین و خانواده‌های مختلف در طول تاریخ تاکنون اتفاق افتاده است، علاوه بر این، در کنار نعمت‌های ارزانی شده به ملت‌ها، امتحان و مجازات سرکشان همچنان ادامه دارد. این مقاله به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی، ابعاد تکوینی و تشریحی چالش‌های تربیتی زندگی فرزند نوح و همسرش را از منظر قرآن و دیدگاه روان‌شناختی در مثنوی مولوی بررسی کرده است. نتایج پژوهش گویای آن است که زمینه‌ی انحراف در رویکردهای گوناگون تربیتی مادی (از قبیل وراثت، محیط خانواده، دوستان و جامعه) و معنوی (اراده و خودشیفتگی) برای خاندان نوح(ع) وجود داشته است.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱۳

از صفحه ۶۳ تا صفحه ۸۸

مالک شعاعی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام
گروه زبان و ادبیات فارسی
(نویسنده مسؤل)

malek_sh73@yahoo.com

نسرین امین‌زاده

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دره‌شهر
دانشجوی کارشناسی ارشد

nasrinaminzadeh47@gmail.com

یاسر لطفی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دره‌شهر
گروه زبان و ادبیات فارسی

yaspoet@gmail.com

کلید واژه:

قرآن، مثنوی مولوی، روانشناسی

تربیتی، نوح، کنعان

مقدمه

قرآن، معجزه‌ی جاوید، کتاب هدایت و تربیت است. رویدادهای مختلف و داستان زندگی پیامبران در آن، سرشار از آموزه‌ها و مبانی تربیتی است. در میان پیامبران الهی، سرگذشت حضرت نوح^(ع) به سبب ناسازگاری همسر و عناد فرزندش، سیاق متفاوتی دارد. مولوی در کتاب مثنوی، با روشی منحصر به فرد، بدین موضوع پرداخته است. او با استفاده از آیات قرآن و تحقیق در تفاسیر و تاریخ، نکات تربیتی را خلاقانه بیان کرده و گاه برای بیان نکته و نتیجه‌ای تربیتی از تاریخ و تفاسیر نیز عدول نموده است؛ برای نمونه می‌توان به پیشیمانی خداوند از فنای فرزند و قوم نوح اشاره کرد:

گفت ای نوح ار تو خواهی جمله را
بهر کنعانی دل تو نشکنم

حشر گردانم برآرم از ثرا
لیک از احوال آگه میکنم

(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۵۰۸)

پس حق تعالی به حضرت نوح^(ع) گفت: «ای نوح! اگر تو بخواهی من همه‌ی آن غرق‌شدگان را زنده می‌کنم و از زیر خاک بیرون می‌آورم. برای یک کنعان قلب تو را نمی‌شکنم؛ ولیکن ترا از احوال آگاه می‌سازم که بدانی اولاد صوری و نسب ظاهری تو برای انبیا و اولیای من اهل نمی‌شوند» (انقروی، ۱۳۸۰/۷: ۵۰۱-۵۰۰). تفسیر مولانا بدین سبب بوده است تا برخورد روانشناسانه‌ای حتی از خداوند ترسیم کند. مولوی در جایی، بخشی از سؤال این پژوهش را مطرح کرده است:

گر کسی گوید که دانی نوح را
راستگو دانیش تو از روی وصف

آن رسول حق و نور روح را
گرچه ماهیت نشد از نوح کشف

(مولوی، ۱۳۹۲، ص ۶۱۳)

قصه‌ی حضرت نوح به سبب اهمیت آن، در چهارده سوره‌ی قرآن آمده است. ظرفیت تربیتی، تعلیمی و ... این حکایت باعث شده است تا مولوی بیشتر از سایر شاعران بدان بپردازد، حتی در میان ۲۳ پیامبر مطرح‌شده در مثنوی، به نوح بیشتر از سایر پیامبران توجه شده است. در کنار کثرت مضامین مربوط به حضرت نوح^(ع) در مثنوی، مبانی تربیتی زندگی حضرت نوح بسآمد قابل‌اعتنایی دارد و پرسش این پژوهش، یافتن عوامل مؤثر در تربیت بر اساس مبانی قرآن، در زندگی حضرت نوح^(ع) و تجلی آن در مثنوی است و در این باره، اندیشه‌ی صاحب‌نظران حوزه‌ی روان‌شناختی نیز مغفول نمانده است.

پیشینه‌ی تحقیق

شالوده‌های این پژوهش بارها از سوی پژوهشگران بررسی شده است؛ در حوزه‌ی قرآن: تقی پورنامداریان در کتاب «داستان پیامبران در کلیات شمس»، به تفسیر عرفانی قصه‌های انبیا در غزلیات شمس پرداخته

است. بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب «احادیث و قصص مثنوی» به قصه‌ی نوح^(ع)، مانند سایر قصص قرآنی اشاره کرده است. همچنین، محمود دبستانی در کتاب «پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن»، هارون یحیی در کتاب «اقوام هلاک شده»، بی‌آزار شیرزای در کتاب «باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن» و... بدین موضوع پرداخته‌اند. پرویز حیدری و جواد جعفری (۱۳۸۹) مقاله‌ای با عنوان «سیمای پیامبر^(ص) در مثنوی مولانا» نوشته‌اند. محمدرضا سنگری و لیلی حاجی (۱۳۹۰) در مقاله‌ی «تجلی نمادهای قرآنی در مثنوی»، علاوه بر کاربرد واژه‌ها و ترکیبات قرآنی، به تفسیر عرفانی زندگی پیامبران نیز پرداخته‌اند. سمانه‌السادات ملک‌ثابت، عزیزالله توکلی کافی‌آبادی و اعظم سیامک دستجری (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «بهره‌گیری مثنوی معنوی از قرآن در موضوع امتحان و ابتلا»، آزمون‌های الهی زندگی پیامبران از جمله حضرت نوح^(ع) را تشریح کرده‌اند. کارهای مشابهی نیز در دیوان سایر شاعران انجام گرفته است. در حوزه‌ی روانشناسی: حمیدرضا بصیری و مریم گوهری (۱۳۹۲) مقاله‌ای با عنوان «نقش وراثت در سرنوشت انسان از منظر قرآن و حدیث» نوشته‌اند. سید محمد اکرمی و دیگران (۱۳۹۱) مقاله‌ی «ژنتیک یا محیط؛ کدامیک آینده ما را تعیین میکنند؟» به چاپ رسانده‌اند. روح‌الله بلواسی (۱۳۹۵) در پایان‌نامه‌ی با عنوان «نقش وراثت در تکوین شخصیت انسان از دیدگاه قرآن و روایات» و مجاهد قیم (۱۳۹۳) در پایان‌نامه‌ی دیگری با عنوان «نقش وراثت و محیط بر تکوین شخصیت انسان از دیدگاه قرآن و روانشناسی» بدین موضوع نظر داشته‌اند و پیشینه‌ی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهند.

مفهوم‌شناسی

پیش از پرداختن به مباحث تربیتی، ابتدا شخصیت‌های داستان زندگی نوح که با این تحقیق مرتبطند و به تشریح بهتر تحقیق کمک می‌کنند، بر اساس آیات قرآن و اشعار مثنوی مولوی تبیین می‌شود. درباره‌ی جایگاه نوح و خاندانش در سایر آثار مولوی باید گفت صفات منفی معشوق نوح و فرزندش با ساختار غزل منافات دارد؛ زیرا غزل بر پایه‌ی معالی و مناقب معشوق است. «موضوعات اصلی غزل بیان احساسات و عواطف و ذکر جمال و کمال معشوق است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ص ۳۰۲) و «در الفاظ و معانی غزل باید رقت و لطافت به کار برد و از کلمات وحشی و تعبیرات خشن و ناهموار سخت احتراز کرد» (همایی، ۱۳۷۱: ص ۱۲۵)؛ بنابراین، به این داستان در غزلیات شمس توجه نشده است، به‌گونه‌ای که نام کنعان و واهله، فرزند و همسر نوح، در غزلیات شمس نیست. نام نوح نیز تنها سه^۱ بار در غزلیات شمس ذکر شده است.

۱. کنعان

در ترجمه‌ی تفسیر طبری، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین تفاسیر قرآن کریم، خاندان نوح به‌ویژه کنعان چنین معرفی شده است: «و مر نوح را زنی بود کافره و به نوح ناگرویده و نوح را از آن زن چهار پسر بود: یکی سام، دیگری حام، سه‌دیگر یافت و چهارم کنعان؛ و این کنعان هم از کافران بود» (طبری، ۱۳۴۴: ج ۳، ص ۷۲۹) طبق برخی احادیث، کنعان فرزند همسر نوح بود و فرزند واقعی او نبود (سمرقندی عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۱۴۸) و (حویزی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۶۳). مناظره‌ی نوح یا به بیانی بهتر، التماس نوح از فرزندش که در قرآن نیز آمده است، کمال محبت پدری را نمایش داده است؛ مناظره‌هایی که گاه ترجمه‌ی

آیات قرآن کریم است: «وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» (هود، ۴۲).

هی بیا در کشتی بابا نشین
تا نگردي غرق طوفان ای مهین
(مولوی، ۱۳۹۲، ص ۵۰۶)

برخی مفسران بر آنند که کنعان، منافقانه، خود را کنار کشیده؛ نه در صف مؤمنان بود و نه در صف کافران و همین امر سبب می‌شد نوح گمان کند که او پشیمان شده است (رضایی اصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۲۱۰)؛ لذا پیوسته از او درخواست پیوستن به آنان را می‌کرد؛ اما فرزندش، با غره به شناگری خویش، به جای تمکین از پدر و پناه به خدا، به کوه پناه برد، حتی در برابر مهر پدر، به سرپیچی خود ادامه داد: «قَالَ سَتَأْوِي إِلَيَّ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» (هود، ۴۳).

گفت نه من آشنا آموختم
گفت نه رفتم بر آن کوه بلند
من به جز شمع تو شمع افروختم...
عاصمست آن که مرا از هر گزند
(مولوی، ۱۳۹۲، ص ۵۰۶)

مولانا در بیان حکایت، علاوه بر ترجمه‌ی آیات قرآن، سروده‌هایش را به اقتباسات قرآنی نیز مزین کرده است، چنان‌که در بیت زیر، ضمن این‌که ترجمه‌ی مستقیم آیه‌ی بالا را آورده است: «قَالَ» اول آیه/ «گفت» اول بیت و ... از «يَعْصِمُنِي» واژه‌ی «عاصم» آورده است.

که برآیم بر سر کوه مشید
منت نوحم چرا باید کشید
(همان، ص ۷۳۳)

همچنین مولوی، گاه با صنعت ادبی عقد، آیه‌ای مربوط به داستان نوح را، صریحاً در شعرش آورده است: «قَالَ لِعَاصِمِ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» (هود، ۴۳)؛ گفت بازدارنده نیست امروز از فرمان خدای، الا آن را که او بخشاید (الخرزایی نیشابوری، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۲۴۵).

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو
از نبی «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ» شنو
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۸۲۲)

پایان داستان کنعان از نگاه مولوی، با آنچه در قرآن آمده است، تفاوت دارد. مولوی حسب اندیشه‌ها و اهداف عارفانه‌ی خویش، پایان داستان را مانند بسیاری دیگر از داستان‌های مثنوی تغییر داده است: خداوند به نوح گفت: «اگر از غرق کنعان آشفته‌ای، فرزند و اقوام غرق‌شده‌ات را دوباره زنده می‌کنم»؛ ولی

نوح^(ع)، به اراده و عمل خداوند تمکین می‌کند.

حشر گردانم برآرم از ترا	گفت ای نوح ار تو خواهی جمله را
لیکت از احوال آگه میکنم	بهر کنعانی دل تو نشکنم
هم کنی غرقه اگر باید ترا	گفت نه نه راضیم که تو مرا
حکم تو جانست چون جان می‌کشم	هر زمانم غرقه می‌کن من خوشم
او بهانه باشد و تو منظم	ننگرم کس را و گر هم بنگرم
(همان، ص ۵۰۸)	

یکی از نکات تربیتی برجسته‌ی این داستان، اشتباه فرزند نوح است که برای گریز از عذاب الهی به کوه پناه می‌برد تا مانع اجرای اراده‌ی خداوند شود. امروزه، افراد بسیاری نیز مانند فرزند نوح به کوه ثروت، مقام، قدرت فکری و جسمی و... خویش غره می‌شوند، درحالی‌که قدرتی بالاتر از اراده‌ی خداوند نیست.

۲. واهله

واهله نام همسر حضرت نوح است که در دیوان شاعران فارسی‌زبان، از وی نامی‌برده نشده و تنها مولوی، در جلد ششم کتاب مثنوی، یک‌بار از او یاد کرده است:

واهله بر تابه سنگ انداختی	نوح چون بر تابه بریان ساختی
(همان، ص ۱۲۶۰)	

مولوی در جاهای دیگر مثنوی، بدون تصریح به نام همسر نوح، بدین موضوع اشاره می‌کند:

چون عیال کافر اندر عقد نوح	چون تو ننگی جفت آن مقبول روح
(همان، ص ۱۱۵۳)	

واهله نام زن نوح^(ع) است (دهخدا، ذیل واهله). در فرهنگ غیاث‌اللغات و در شرح اسرار حکیم سبزواری، واهله را به همان معنی، نام زوجه‌ی ناصالح حضرت نوح^(ع) ثبت کرده‌اند. لاید خود مولوی هم در این‌باره مأخذی متقن و معتبر داشته است؛ اما در تفاسیر معروف شیعی مانند تبیان شیخ طوسی و مجمع‌البیان طبرسی و ابوالفتوح رازی نام زوجه‌ی ناصالح او را واغله نوشته‌اند و واهله را نام همسر لوط گفته‌اند که او نیز مانند زوجه‌ی نوح، کافر و ناهل بود و در حق شوهرش خیانت می‌کرد. در تفاسیر اهل سنت مانند کشاف زمخشری و تفسیر کبیر امام فخر رازی و کشف‌الاسرار میبیدی همچنین در کتب تاریخ و قصص فارسی و عربی مانند تاریخ طبری و ابن‌اثیر و گزیده و حبیب‌السیر، از این‌که نام زوجه‌ی نوح^(ع) واهله بود یا واغله، چیزی نگفته‌اند، تنها در قصص‌الانبیا ثعلبی و تفسیر سورآبادی نام زوجه‌ی ناصالح لوط

را واعله نوشته‌اند که به این قرار می‌توان حدس زد که نام همسر نوح همان واهله بوده است (مولوی، ۱۳۸۷: ج ۶، ص ۱۱۴۷). برای بررسی بیشتر مأخذ مولانا در اشاره به نام همسر نوح، علاوه بر کتب بالا، در تفاسیر دیگر پیش از مولوی چون تفسیر جوامع الجامع فی تفسیر القرآن المجید از فضل‌بن‌الحسن طبرسی و زاد المسیر فی العلم التفسیر از ابی‌الفرج جمال‌الدین عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی القرشی و ... تحقیق شد؛ اما در این کتب، نامی از واهله به میان نیامده است. به ظن نگارنده، مأخذ مولانا، یا تفسیر رَوْحُ الْجِنَانِ و رَوْحُ الْجِنَانِ است: «زن نوح را واعله نام بود و زن لوط را واهله. مقاتل گفت والعه و والهه» (رازی، ۱۳۵۶: ج ۱۱، ص ۲۰۲) یا مجمع‌البیان: «در مورد نام‌های این دو زن، دو نظر آمده است: ۱- پاره‌ای برآند که نام زن حضرت نوح «واغله» و نام زن جناب لوط «واهله» بود. ۲- اما پاره‌ای دیگر آن را «والغه» و این «والهه» خوانده‌اند» (الطبرسی، ۱۳۸۰: ج ۱۴، ص ۱۹۰۳-۱۹۰۴)

از آنجاکه صوفیان مقید به اصطلاحات و ساختار داستان‌ها نیستند، «صوفیان برای بیان مقاصد خود، آیات و احادیث را نیز مطابق ذوق و طریقت خود تأویل می‌کنند و آنها را با عقاید خویش تطبیق می‌دهند و این کار را مستنبطات می‌نامند» (انصاری، ۱۳۷۱، ص ۵۰)؛ لذا مولانا بر اساس مستنبطات خویش، داستانی ساخته است که در ادامه ذکر می‌شود. ممکن است در استعمال واژگان نیز تسامح کرده باشد.

نکته‌ای که نباید از آن غافل بود ایهام تبادر واژه‌ی «واهله» با لفظ «وَأَهْلُهُ» در آیه‌ی «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (اعراف، ۸۳) است. شاید مولانا این ترکیب را از قرآن اقتباس کرده است: «واهله/ و اهله بر تابه سنگ انداختی».

واهله از جمله زنان بدکیش و ناسازگار در قرآن است که به صورت غیرمستقیم، در آیه‌ی دهم سوره‌ی تحریم، به دلیل خیانتشان «فَخَانَتْهُمَا» در ردیف کافران آمده است: «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا أُمَّرَأَةَ نُوحٍ وَأُمَّرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» (تحریم، ۱۰)؛ بیان فرمود خدا مثلی را، برای آنان که کافر شدند، زن حضرت نوح را که واعله نام داشت و مثل زوجه‌ی حضرت لوط که نام او واهله بود. بودند این دو زن در حکم و در حباله‌ی دو بنده‌ای از بندگان ما، شایستگان در جمیع امور. پس خیانت کردند به آن دو بنده، یا کفر یا نمیمه، نه زنا؛ زیرا جمیع زنان انبیا از این فعل مبرا بودند، چنانچه از ابن‌عباس مروی است: مَا بَعَثَ امْرَأَتَهُ نَبِيٌّ قَطُّ؛ و در روایت صحیحه است: زن حضرت نوح قوم را گفتی: «نوح دیوانه است و من حال او را بهتر می‌دانم.» پس دفع نکردند نوح و لوط را از این دو زن، از عذاب خدا چیزی را؛ یعنی ازدواج و وصال ایشان به آن دو زن فایده به آنها نداد، بلکه زن نوح غرق شد و زن لوط سنگ بر سرش بارید؛ و گفته شد در حین موت یا روز قیامت گفته خواهد شد: درآیید شما دو زن در آتش با درآیندگان دیگر از کفار که هیچ وصلتی میان ایشان و آن پیامبر نباشد... و لحمه‌ی نسب یا وصلت مصاهرت، هیچ نفع نخواهد داشت، اگرچه آن سبب و نسب با انبیا باشد؛ زیرا کفر و نفاق و شقاق، قاطع علائق و وصلت است (الحسینی‌الشاه‌العظیمی، ۱۳۶۴، ج ۱۳، ص ۲۳۲-۲۳۱)

چنان‌که در تفسیر آیه‌ی فوق آمده و مولوی هم بدان اشاره کرده، زوج‌ه‌ی لوط مشکل اخلاقی نداشته است: «کانت امرأة نوح كافرة، تقول للناس انه مجنون... و ما زنت امرأة نبي قط لما في ذلك من التنفير عن الرسول و الحاق الوصمه به، فمن انسب أحداً من زوجات النبي الى الزنا، فقد اخطأ خطأ عظيماً» (طوسی،

۱۳۶۷، ج ۱۰، ص ۵۲)؛ اما رفتار او در تعارض با رفتار حضرت نوح بود: «اذا آمن بنوح أحد أختبأ الجبارة من قوم نوح به... خيانتها غيمة، اذا اوحى الله اليهما أفتتاه ألى المشركين» (الطبرسى، ۱۳۸۴، ج ۱۰، ص ۹۴) مولانا نیز به تمثيل گفته است: اگر نوح^(ع) قصد سرخ کردن غذایی در ماهیتابه داشت، همسرش به جای کمک به او، سنگ به داخل ماهیتابه پرتاب می‌کرد:

نوح چون بر تابه بریان ساختی واهله بر تابه سنگ انداختی
(مولوی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۶۰)

واهله، با توجه به جایگاه بالای همسر رسالت و تأثیرگذاری‌اش، مانع اشاعه‌ی دین حضرت نوح می‌شد و مردم را از گوش دادن به نوح^(ع) بر حذر می‌داشت و دوست‌دار کافران گناه‌کار و از مخالفان این پیامبر بود.

خیانت همسر لوط این بود که با دشمنان آن پیامبر^(ع) همکاری می‌کرد و اسرار خانه‌ی او را برای دشمن می‌برد و همسر نوح نیز چنین بود (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۶۸، ج ۲۴، ص ۱۶۵).

مکر زن بر کار او چیره شدی آب صاف وعظ او تیره شدی
قوم را پیغام کردی از نهان که نگه دارید دین زین گمراهان
(مولوی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۶۰)

درنهایت، «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (اعراف، ۸۳)؛ (چون کار به اینجا رسید) ما، او و خاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش که با بازماندگان (در شهر) بود. «غابر» به کسی می‌گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند، همانطور که خانواده‌ی لوط با او رفتند و تنها، همسر او در شهر باقی ماند و به سرنوشت گناه‌کاران گرفتار شد (بیستونی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۳۲)

۳. نوح

در میان پیامبران الهی، حضرت نوح^(ع) دارای جایگاه ویژه‌ای است: «ره‌آورد رسالت وی، اولین کتاب آسمانی و نخستین شریعت برای بشر بود» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱). در حقیقت، نوح^(ع) پدر دوم نوع بشر است^۳ (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۵۹). «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» (صافات، ۷۷)؛ یعنی ذریه‌ی او را از میان همه‌ی مردم جزو باقیمانندگان، قرار دادیم که پس از قرن نوح علیه‌السلام در زمین باقی بماند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۷، ص ۲۲۰). در تفسیر «هُمُ الْبَاقِينَ» (صافات، ۷۷) آمده است: ذریه‌ی نوح باقی می‌مانند و تا روز قیامت، تولد و تناسل می‌کنند؛ زیرا تمام مردم از فرزندان نوح هستند: نژاد عرب و عجم از فرزندان سام‌بن نوح و سیاهان از فرزندان حام‌بن نوح و ترک‌ها و خزری‌ها و یاجوج و ماجوج از فرزندان یافث‌بن نوح هستند (عبدالحمیدی، صاحبی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۲۹۴).

«سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات، ۷۹). خداوند درباره‌ی هیچ پیامبری، با این تعبیر درود نفرستاده

است. درباره‌ی انبیای دیگر، تنها به ذکر اصل درود اکتفا کرده ... سرّ آن، این است که آنچه از توحید و دیگر معارف الهی بر روی زمین هست، محصول تعلیمات حضرت نوح است؛ از این رو، او شیخ الانبیاست (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱ و ۲۴۴). وی اولین پیامبر اولوالعزم و رسالتش نصیحت، ارشاد و هدایت مردم بود. بی‌شک برای او، ارشاد خانواده و فرزندش اهمیت بالاتری داشت؛ بنابراین، او فرزندش را ارشاد و نصیحت کرده و حتی از هر روشی فراتر از ارشاد او بهره برده است. پاره‌ای از سخنان محبت‌آمیز او که در قرآن ذکر شده، دل‌بستگی فراتر از ارشاد او را به پسرش نشان می‌دهد؛ اما هنگامی که در این راه موفق نشد، انتظار عفو از صفت رحمانی خداوند داشت که از گناه جگرگوشه‌اش بگذرد و چون در این راه نومید شد، به خاطر پسرش، از خداوند شکوه می‌کند و او را فریاد می‌زند: «و نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ الْحَكِيمُ» (هود، ۴۵). مفسرین بر این باورند نوح^(ع) در هنگام غرق شدن فرزندش اعتراض نکرد و نگفت که باید او را نجات میدادی (رضایی اصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۲۱۴)؛ اما مولوی خلف وعده خداوند را می‌نکوهد:

نوح گفت ای پادشاه بردبار	مر مرا خر مرد و سیلت برد بار
وعده کردی مر مرا تو بارها	که بیابد اهلت از طوفان رها
نهادم بر امیدت من سلیم	پس چرا بر بود سیل از من گلیم
	(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۵۰۷)

نوح پس از هلاک شدن کنعان به درگاه الهی عرضه داشت: ای پادشاه شکبیا! مسلماً خر من مرد. سیلاب قهر و عذاب تو، بار مرا با خود برد؛ یعنی سخت دچار زیان شدم. خداوندا! بارها به من وعده داده‌ای که خانواده و کسانت از گزند طوفان خواهند رست. من ساده‌دل، به وعده‌هایت امید بستم، پس چرا سیل گلیم مرا ربود و برد؟ (زمانی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۳۳). مولانا از زبان نوح می‌گوید: خداوند با علم و آگاهی‌اش، از درد دل من باخبر نیست؛ زیرا خداوند فرزند و بابا ندارد تا احساس پدر نسبت به گرفتاری و مرگ فرزندش را درک کند:

لم یلد لم یولدست او از قدم	نه پدر دارد نه فرزند و نه عم
ناز فرزندان کجا خواهد کشید	ناز بابایان کجا خواهد شنید
نیستم مولود پیرا کم بناز	نیستم والد جوانا کم گراز
	(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۵۰۶)

برخی از تفاسیر مثنوی مانند اسرارالغیوب خواجه ایوب، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی محمدتقی جعفری و ... به سبب بار مؤاخذه‌ای ابیات، حتی این ابیات را ذکر نکرده‌اند. شرح کبیر انقروی تنها به سوره‌ی توحید گریز زده و از بیان معنی و مفهوم ابیات امتناع کرده و کریم زمانی به ترجمه‌ی ابیات با کاستن بار عتاب آن اقدام نموده است. حق تعالی از ازل نه فرزندی زاییده و نه از کسی زاده شده است. او نه پدر دارد و نه فرزند و نه عمو.

حق تعالی که نه زاده و نه زاییده شده، چگونه ممکن است که ناز فرزندان را بکشد و به ناز پدرها گوش بدهد. ای کلان‌سال! من که فرزند کسی نیستم، کمتر ناز کن؛ و ای جوان! من که پدر کسی نیستم، کمتر ناز کن (زمانی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۳۱).

گرچه در قرآن، بر اساس مناظره‌ها، میزان آیات و اصراری که نوح بر همراهی فرزندان دارد، آن اندازه که نوح به فرزندش کنعان دلبسته است آن میزان دل‌بستگی به همسرش دیده نمی‌شود؛ این امر تا امروز نیز به صورت شرم و حیایی در بین زن و شوهر حفظ شده؛ اما از نگاه مولوی، نوح همسرش را بسیار دوست دارد و او را با لفظ «ای ستی» خطاب می‌کند (در فرهنگ‌های لغت، ستی برای خطاب به زن می‌آید)؛ یعنی ای شش جهات من. یا آن ملحون است و صواب سیدتی است (لغت‌نامه ذیل واژه‌ی ستی) بانو و خانم (عمید) به زبان هندی زن را گویند که خود را با شوهر خود که مرده باشد در آتش اندازد و بسوزد (لغت‌نامه ذیل واژه‌ی ستی). شاید این واژه با رسم متداول هندوان درباره سوختن افراد چه زن و چه مرد طی آیین‌های غریب ارتباطی داشته باشد که در رحله ابن بطوطه و سلسله التواریخ سیرافی به آن اشاره شده است. مولانا عشق نوح به همسرش را کمتر از فرزندش نهداند:

نیستم شوهر نیم من شهوتی
ناز را بگذار اینجا ای ستی
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۵۰۷)

ای خاتون من که شوهر کسی نیستم و دچار شهوات نیستم، در این درگاه ناز را ترک کن (زمانی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۳۱).

در سوره‌ی عنکبوت، مدت دعوت حضرت نوح^(ع) نهصد و پنجاه سال ذکر شده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (عنکبوت، ۱۴)؛ و ما نوح نبی را به سوی قوم خود فرستادیم؛ و مدت نهصد و پنجاه سال در میان امت به تبلیغ رسالت پرداخت (بروجردی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۲۸۲). مولوی مدت دعوت (نه عمر نوح را که در تفسیر طبری ۱۳۵۰ است^۴) بنا به محدودیت وزن^۵، نهصد سال میداند:

نوح نهصد سال دعوت می‌نمود
دم به دم انکار قومش می‌فزود
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۵۶)

و در جای دیگر می‌گوید:
نوح نهصد سال در راه سوی
بود هر روزیش تذکیر نوی
(همان، ص ۱۱۷۷)

در کافی، ذیل آیه‌ی فوق، از حضرت صادق^(ع) روایت کرده‌اند که فرمود: «نوح^(ع) دوهزار و پانصد سال زندگانی نمود» (بروجردی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۲۸۲).

بنا بر سوره‌ی هود و مؤمنون، حضرت نوح^(ع)، علی‌رغم استهزاء و نسبت جنون و... به دستور خداوند کشتی عظیمی را می‌سازد: «وَيَصْنَعُ الْفُلَّكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (هود، ۳۸)؛ و او به ساختن کشتی پرداخت؛ اما هرگاه که گروهی از سردمداران قومش از کنار او می‌گذشتند و او را در حال تلاش و کوشش و ساختن کشتی می‌نگریستند، به تمسخر او می‌پرداختند (الطبرسی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴۱۷).

نوح اندر بادیه کشتی بساخت	صد مثل‌گو از پی تسخیر بتاخت
در بیابانی که چاه آب نیست	می‌کند کشتی چه نادان و ابله‌یست
آن یکی می‌گفت ای کشتی بتاز	و آن یکی می‌گفت پرش هم بساز
او همی‌گفت این به فرمان خداست	این‌به چُرَبْک‌ها نخواستند گشت کاست
	(مولوی، ۱۳۹۶، ص ۵۷۳)

عوامل مؤثر در تربیت

عواملی که بر شکل‌گیری شخصیت، حالت انسان و ساختار تربیتی او تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم دارند، متفاوتند. برخی از محققین، عناصر دخیل در تربیت را به دو دسته‌ی: عوامل انسانی و غیرانسانی تقسیم کرده هر کدام از این عوامل، در برگیرنده‌ی اجزا و مصادیق مختلفی است. مرسوم‌ترین شیوه‌ی تقسیم عوامل مؤثر در تربیت عبارتند از:

الف) عوامل مادی

روانشناسان و دانشمندان درباره‌ی عوامل تشکیل‌دهنده‌ی خصوصیات رفتاری و شخصیت افراد، نظرات مختلفی دارند. گاه نمونه‌ای را به همه تعمیم داده و نظریه‌ای کلی ارائه می‌دهند؛ مثلاً گروهی وراثت را مهم‌ترین عامل مؤثر در تربیت می‌دانند و برای اثبات آن، به آیاتی چون: «وَأَلْبَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» (اعراف، ۵۸) استناد می‌کنند. «آیه‌ی یادشده، در حقیقت، به مسئله‌ی مهمی اشاره دارد که در زندگی این جهان و جهان دیگر، در همه‌جا تجلی می‌کند و آن این‌که تنها «فاعلیت فاعل» برای به ثمر رسیدن یک موضوع، کافی نیست، بلکه استعداد و «قابلیت قابل» نیز شرط است. از دانه‌های باران، حیات‌بخش‌تر و لطیف‌تر تصور نمی‌شود؛ اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست، در یک‌جا، سبزه و گل می‌رویند و در جای دیگر، خس و خاشاک» (بیستونی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۸) و احادیثی از حضرت علی^(ع) چون حدیث «أَدْرَكَكَ عِرْقٌ مِنْ أُمَّكَ»^۶ این عرق از مادرت به تو رسیده است» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۴۳) و نیز احادیثی از حضرت رسول^(ص) همانند حدیث «تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ» برای نطفه‌های خود (همسر مناسب) انتخاب کنید که عرق پنهانی تأثیر دارد» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۵۹) نیز قابل‌استنادند. در حدیث آخر، همان معنایی که امروزه در محافل علمی از کلمه‌ی «ژن» استفاده می‌کنند، از کلمه‌ی «عرق» افاده می‌شود (بصیری و گوهری، ۱۳۹۲، ص ۱۱۱).

عده‌ای، ساختار محیطی را تنها عامل مؤثر می‌دانند و به آیاتی چون «وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ» (آل عمران، ۲۷) استناد کرده‌اند که در آن، قرآن مسئله‌ی به هم ریختن قانون «توارث» را اعلام می‌دارد که برخی از دانشمندان آن را از قوانین قطعی طبیعت می‌دانند؛ زیرا انسان به سبب داشتن آزادی اراده، مانند موجودات بی‌جان طبیعت نیست که تحت تأثیر اجباری عوامل مختلف باشد و این خود یکی از قدرت‌نمایی‌های خداست که آثار کفر را از وجود فرزندان کافر می‌شوید و آثار ایمان را از وجود فرزندان مؤمن از میان می‌برد و این استقلال اراده که حتی می‌تواند بر زمینه‌های مساعد یا نامساعد ارثی پیروز شود، از ناحیه‌ی اوست (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۷۷)؛ همچنین، با استناد به حدیثی از حضرت رسول (ص)، «الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ وَ الْكَافِرُ مِنَ الْمُؤْمِنِ» (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۵) و حکایت‌هایی از قرآن، چون داستان سگ اصحاب کهف و... برای نفی قانون توارث کوشیده‌اند.

روانشناسان، وراثت و محیط را با یکدیگر در تعامل و مکمل یکدیگر دانسته‌اند. گروهی نیز دیگر عوامل اجتماعی را مهم تلقی می‌کنند.

۱. وراثت

یکی از عوامل غیرقابل‌انکار در سرنوشت انسان، قانون وراثت است (بصیری و گوهری، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵). بر اساس قانون وراثت، همانطور که فرزندان به‌وسیله‌ی ژن‌های تشکیل‌دهنده‌ی نطفه، صفات ظاهری والدین را به ارث می‌برند، از اخلاق و صفات باطنی پدر و مادر نیز متأثر می‌شوند. گروهی، مانند طرفداران نظریه تکاملی داروین، بر این باورند که ژنتیک، مهم‌ترین عامل و تنها عامل سعادت یا شقاوت فرد است. اگر تأثیر ژنتیکی نوح و همسرش بر کنعان بررسی شود، حضرت نوح از لحاظ جسمی و روحی چنان کمالی داشته که اولین پیامبر اولوالعزم شده و عهد و میثاقی با خدا داشته است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (احزاب، ۷). میثاق عبارت است از وحدت کلمه در دین و اختلاف نکردن در آن... که از میان همه‌ی پیامبران، پنج نفر را با اسم ذکر کرده... ایشان را به خاطر خصوصیتی که دارند از بین انبیا بیرون کرده و به‌خصوص ذکر نموده ... و تنها به‌منظور تعظیم و احترام ایشان است، چون شأنی عظیم و مقامی رفیع داشتند؛ برای این‌که اولوالعزم و صاحب شریعت و دارای کتاب بودند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۶، ص ۴۱۷-۴۱۶). حتی در قرآن، سوره‌ای به نام نوح هست. او از برگزیدگان و خاصان الهی است. او صفوة الله است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱): «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران، ۳۳). او شکور است: «نُوحٌ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (اسراء، ۳)؛ صبور است و ... بنابراین، تأثیر او بر کنعان جز کمال نخواهد بود، چنان‌که حضرت نوح (ع) این کمالات را از پیامبران و اجداد خویش به ارث برده است؛ اما همسر نوح، یکی از دو زن نکوهش شده در قرآن است که لفظ خائن «فَخَانَتْهُمَا» (تحریم، ۱۰) برای او تعبیر شده است و فساد در ذات همسر نوح وجود داشته است. از آنجاکه کودک، نه ماه با مادر در جسمی واحد رشد می‌کند، از خون مادر و غذای او تغذیه می‌نماید، حالات روحی و معنوی مادر در طی دوران بارداری روی جنین تأثیرگذار است. نقش مادر به خاطر دوران بارداری مهم است تا جایی‌که سرنوشت فرد را به این ایام، مرتبط دانسته‌اند و حضرت رسول (ص) فرموده است: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ

أُمَّه» (شیخ صدوق، ۱۳۸۷، ص ۳۵۶)؛ یعنی سعادت یا شقاوت افراد، مولود وراثت است. مولوی این حدیث را نیز به صنعت عقد آورده است:

الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ الْأُمِّ
من سمات الجسم يعرف حالهم
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۲۴۸)

حال که ویژگی‌های جسمی و روحی والدین به فرزند منتقل می‌شود و به‌طور طبیعی، فرزند متأثر از ژن‌های والدین است، بخشی از خصوصیات متمردهای روحی کنعان متأثر از وراثت مادری است. این امر در سایر فرزندان نوح^(ع) نیز به‌خاطر تأثیرپذیری از سرشت مادرشان دیده می‌شود.

۲. محیط

سال‌ها، دانشمندان علم روانشناسی بر این باور بودند که شکل‌گیری و تکامل شخصیت انسان، از تأثیر عوامل محیطی نظیر خانواده، دوستان و محیط اجتماعی نشأت گرفته است (بالابان، ۲۰۰۲، ص ۲۹۳ و روتر و همکاران، ۱۹۹۷، ص ۳۳۵)؛ اما فرزندان در بطن مادر، خلاصه‌ای از مجموعه صفات ظاهری و معنوی پدر، مادر، اجداد و نیاکان دوردست خویش هستند و عوامل گوناگون وراثت و جهش ژنی می‌تواند تأثیرهای مفید یا مضر در آنان بگذارد. اگر همه‌ی عوامل، خوب باشد، بچه در بطن مادر، سعادت‌مند است و اگر همه یا بعضی از آنها بد باشد، بچه، به همان نسبت، در شکم مادر شقی است. سعادت و شقاوت در رحم مادر، سرنوشت قطعی نیست، بلکه ملاک محو یا بقای آن صفات پسندیده یا ناپسند، عوامل تربیتی و شرایط محیطی است (فلسفی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۸۰). اکثر ژن‌ها، تا حدودی از محیط تأثیر می‌گیرند؛ بنابراین، ژن‌های دریافتی از والدین به‌هنگام لقاح، دقیقاً صفات و خصوصیات ما را دیکته نمی‌کنند (آلبرتس و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۶۹۳) و وراثت می‌تواند بستری برای تأثیر عوامل محیطی باشد؛ زیرا شیوه‌های تربیتی، به کمک محیط، قابل تقویت یا تضعیف هستند. محیط نامساعد می‌تواند آنچه را که بالقوه وجود دارد، به فعلیت رساند. مولوی با آوردن تمثیلی، تأثیر محیط را مایه‌ی مجانست تام دانسته است:

تا شود آن حل به صحبت‌های پاک
دانه‌ی پرمغز با خاک دژم
خویششت در خاک کلی محو کرد
از پس آن محو قبض او نماند
که به صحبت روید انگوری ز خاک
خلوتی و صحبتی کرد از کرم
تا نماندش رنگ و بو و سرخ و زرد
پر گشاد و بسط شد مرکب بران
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۵۴۱)

محیط را می‌توان به انواع مختلفی تقسیم کرد؛ اما برجسته‌ترین محیط‌های تربیتی که می‌توان در زندگی کنعان تأثیرگذار دانست؛ عبارتند از: خانواده و اجتماع.

۱-۲. محیط خانواده

خمیرمایه‌ی شخصیت کودکان در خانواده شکل می‌گیرد. محیط خانواده اولین فضای تربیتی است و کودک بسیاری از فضایل و رذایل اخلاقی را، در سال‌های نخست تربیت، از اعضای خانواده به‌ویژه پدر و مادر کسب می‌کند و رفتار والدین، الگوی مطلوبی برای فرزند است، حتی کودک بسیاری از اعمال و رفتارش از والدین تقلید می‌کند. در کنار رشد و نمو بسیاری از زمینه‌های اخلاقی و رفتاری، در محیط خانواده، ساختار جسمانی، عاطفی و عقلانی شکل می‌گیرد. اعتقادات فرد در خانواده جوانه می‌زند و کودک، دین و اصول خانواده را می‌پذیرد و در نتیجه، افکار و رفتارش شکل می‌گیرد، به سبب چنین تأثیری، حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يُنْصَرَانِهِ وَ يُمَجْسَانِهِ» (مجلسی، ۱۳۶۸، ج ۵۸، ص ۱۸۷).

حضرت نوح (ع) مانند سایر پیامبران، برای تبلیغ دین تلاش کرده و در این راه، مرتکب خطایی نشده است. علیرغم این‌که طولانی‌ترین مدت تبلیغ در میان پیامبران داشت، وصف نکوهیده‌ای درباره‌ی او نیامده است و مانند حضرت ابراهیم (ع) و به‌ویژه حضرت موسی (ع)، با خدا مشاجره‌ای نکرده است. قرآن به کمال او اشاره می‌کند: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ / إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ / إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» (صافات، ۷۹-۸۱)؛ سلام و درود، در میان جهانیان، بر نوح باد. ما نیکوکاران را اینگونه پاداش می‌دهیم؛ زیرا او، به حقیقت، از بندگان باایمان ما بود (طبرسی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۲۹۳). در جای دیگری آمده است: «وَنُوحًا هَدَيْنَا» (انعام، ۸۴). این اصالت نوح نیز از نگاه مولوی مستور مانده است:

نوح از آن گوهر که برخوردار بود
در هوای بحر جان دربار بود
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۳۱۱)

بر اساس قرآن و گفتار مولانا، رابطه‌ی نوح با پسرش صمیمی است، تا جایی که به جای شکایت از پسرش، از حضرت حق به خاطر فرزندش شکوه می‌کند؛ اما پسرش از عناد خویش دست نمی‌کشد:

گفت من کی پند تو بشنوده‌ام
خوش نیامد گفت تو هرگز مرا
که طمع کردی که من زین دوده‌ام
من برای ام از تو در هر دو سرا
(همان، ص ۵۰۶)

مهم‌ترین تفاوتی که میان فرزند نوح با فرزندان سایر انبیا وجود دارد، محیط خانواده و نقش مادر اوست. در خانواده‌ای که مادر آن، یکی از دو زن نکوهش شده‌ی قرآن باشد، محیط مطلوبی برای تعالی فرزندی چون کنعان محقق نخواهد بود.

۲-۲. محیط دوستان

با افزایش سن، زوایای شخصیت انسان و نیازهای او توسعه می‌یابد و پس از خانواده، بهره‌مندی از

دوستان صمیمی، یکی از نیازهای روحی و عاطفی دوره‌ی جوانی می‌شود؛ «زیرا جوانی دوره‌ی گسترش دوستی‌ها و رفاقت با همسالان است و جوانان که در آستانه‌ی زندگی اجتماعی قرار گرفته‌اند، می‌توانند به‌وسیله‌ی رفیق خوب و بافضیلت، شخصیت خود را تقویت کنند و استعداد‌های اجتماعی خویش را به فعلیت درآورند و خود را برای فعالیت‌های دامنه‌دار اجتماعی فردای خویش مهیا سازند» (شکوهِ‌یکتا، ۱۳۷۰، ص ۶۴-۶۵) مصداق این ادعا می‌تواند روایتی از حضرت محمد^(ص) باشد: «المَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۲۰۷). مولوی نیز در تأثیر مصاحبت معتقد است:

نار خندان باغ را خندان کند گر تو سنگ صخره و مرمر شوی	صحبت مردانت از مردان کند چون به صاحب دل رسی گوهر شوی (مولوی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۱)
---	---

بی‌شک هر انسانی با کسانی رفاقت می‌کند که متناسب با نیازهای عاطفی و روانی‌اش باشد:

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین یا مگر آن قابل جنسی بود	ذوق جزو از کل خود باشد ببین چون بدو پیوست جنس او شود (همان، ص ۱۲۹)
---	--

همراهی و دوستی جوانی چون کنعان با انسان‌های گمراه، صورت و سیرت کفر و انکار به او پوشانده و او ناصالح شده است تا جایی که خداوند در شرح احوال کنعان، جملاتی با مفهوم واحد به نوح می‌فرماید: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود، ۴۶). مجدداً در ادامه‌ی همین آیه، مختصر و کوتاه و بی‌هیچ فاصله‌ای، بر بیان علت عمل تأکید می‌کند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (همان).

گفت او از اهل و خویشانت نبود	خود ندیدی تو سپیدی او کبود (مولوی، ۱۳۹۴، ص ۵۰۶)
------------------------------	--

سپیدی نور نبوت و ایمان، کبودی ظلمت کفر و طغیان (ایوب، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۳۶).

باطلان را چه ربایند باطلی زانک هر جنسی رباید جنس خود	باطلان را چه خوش آید عاطلی گاو سوی شیر نر کی رو نهد (همان، ص ۳۶۵)
---	---

مولوی، هم‌نشینی با بدان را به دلیل «قدر مشترک» میدانند و فرجام آن را مرگبار می‌خوانند:

چون دو کس بر هم زند بی هیچ شک
کی پرد مرگی مگر با جنس خود

در میانشان هست قدر مشترک
صحبت ناجنس گورست و لحد
(همان، ص ۳۶۶)

در این باره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه نیکو فرموده است: «مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تَلْحَقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَ مُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تَلْحَقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ امْرَأَهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ»؛ هم نشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می کند و هم نشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می سازد و کسی که وضع او بر شما مبهم باشد و از دین او آگاه نباشید، به دوستان و هم نشینانش نگاه کنید (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۶، ص ۲۶۵). در حقیقت، دوستان کنعان، جنبه های پرستیز شخصیت پسر نوح را تقویت و تکمیل کردند که در وراثت و خانواده ریشه داشت.

۳-۲. محیط اجتماعی (جامعه)

انحراف تدریجی بشر از فطرت انسانی، استعباد یکدیگر و در نتیجه، اختلاف شدید طبقاتی و کشمکشها و خونریزی و ... باعث فساد در زمین شد و مردم به پرستش بتها روی آوردند. «بت پرستی ظاهری و مادی، نه بت پرستی به معنای عام که طبق بیان قرآن، شامل پیروی از هوای نفس نیز می شود، از زمان حضرت نوح^(ع) رواج یافته است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۰۶). حتی نام برخی از بت های زمان نوح، از قبیل ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر^۸ در سوره ی نوح مذکور است. این امر باعث شد خداوند پیامبری با کتاب و شریعت مبعوث کند تا بر اساس سوره ی نوح و یونس، آیه ی ۱۹ سوره ی آل عمران و ... مردم را به اسلام دعوت نماید و آنان را امر به معروف و نهی از منکر کند (نک: هود، ۲۸) و حتی از مردم، برپایی نماز را بخواهد (نک: نساء، ۱۰۳ و شورا، ۸). علاوه بر دعوت به رعایت عدل و راستگویی (نک: انعام، ۱۵۱ و ۱۵۲)، حضرت نوح^(ع) «بسم الله» در آغاز کار را به مردم می آموزد: «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (هود، ۴۱)؛ اما آن محیط چنان فاسد شد که چاره ای جز فنا و غرق شدن آن نسل نبود؛ زیرا پلیدی و شقاوت آن به جایی رسیده بود که امکان هدایت وجود نداشت. اگر فردی، حتی در ابتدا، دارای فطرتی پاک باشد (ژنتیک پدری کنعان)، در اثر تعامل با شرایط نامطلوب محیطی می تواند در مسیر گمراهی و نابودی قرار گیرد، چنان که مولوی هم گفته است:

زهد و تقوا فضل را محراب شد
(همان، ص ۲۴۳)

گفت حق: نی بلکه لانساب شد

محیط اجتماعی حتی می تواند ساختارهای بنیادین را تغییر دهد:

پور آن نوح نبی از گمراهان
(همان، ص ۲۴۳)

پور آن بوجهل شد مؤمن عیان

در زندگی تربیتی کنعان، علاوه بر زمینه‌های ذکر شده، شرایط محیطی مذکور در قرآن، موجبات انحطاط پسر نوح بیش‌ازپیش میسر ساخته است، جامعه‌ای که بنا به گفته‌ی قرآن «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ» (شعراء، ۱۰۵)، قوم نوح، پیغامبران را به دروغ داشتند. حسن بصری را سؤال کردند از این آیت و آیاتی که مانند این است. گفتند: خدای تعالی گفت: قوم نوح پیغامبران را تکذیب کردند و بدیشان یک پیغامبر آمد، کذا قوله تعالی: كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ وَ كَذَّبَتْ هُودُ الْمُرْسَلِينَ (رازی، ۱۳۵۶، ج ۱۴، ص ۳۳۷)، «وَأَسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَآسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (نوح، ۷) و به سر درمی‌کشیدند جامه‌های خود را تا مرا نبینند؛ زیرا به جهت فرط کراهت و شدت تنفر از دعوت، نمی‌خواستند که نظر به من کنند. یا آنکه مبدا ایشان را بشناسم و دعوت تمایم و این نهایت شقاوت شخص است که حاضر نباشد دیدن کسی را که وجودش و کلامش، خیر و دعوت به خیر نماید؛ و مصر شدند و بایستادند بر کفر و معصیت و سرکشی کردند (الحسینی‌الشاه‌العظیمی، ۱۳۶۴، ج ۱۳، ص ۳۲۶).

گفت او زان سوی واستغشوا ثياب
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۳)

نوح را گفتند امت کو ثواب

نه بر اعداشان به کین قهار شد
(همان، ص ۱۷۱)

نوح و موسی را نه دریا یار شد

اصرار و استکبار آنان بر وجهی رسیده بود که هر یک از ایشان، پسر خود را برمی‌داشت و نزد حضرت نوح^(ع) می‌آورد و به پسر خود می‌گفت: از این مرد حذر کن مبدا تو را گمراه کند... من وقتی که در سن تو بودم، پدرم مرا نزد این مرد آورد و تحذیر کرد و گفت: مبدا از سخنان او گمراه شوی، پس باید تو هم مواظب باشی تو را گمراه نکند (کاشانی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۱۸). مولانا، فضا و هوای عصر حضرت نوح را چنان آلوده دانسته است که حتی پرندگان نیز گرفتار و اسیر خویش ساخته و نوح از محیط اجتماعی دچار انحطاط شده‌ی روزگار فرزندش به نوحه افتاده است. شاید وجه تسمیه‌ی او به همین خاطر باشد:

از هوا آید شود اینجا اسیر
دل کباب و سینه شرحه شرحه‌اند
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۳۹۱)

در هوا چون بشنود بانگ صغیر
قوم نوح از مکر تو در نوحه‌اند

«وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِثْلُكُمْ بَعِيدٍ» (هود، ۸۹)؛ و ای قوم [من]! مخالفت با من، شما را وادار نکند که (عذابی) به شما برسد، همانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید و قوم لوط از شما دور نیست. در این آیه، به این نکته‌ی روان‌شناختی اشاره می‌کند که گاهی افراد یا گروه‌هایی در جامعه، به سبب کینه‌ورزی با دیگران و یا تعصب نسبت به چیزی، تمام مصالح خویش را نادیده می‌گیرند و خود را گرفتار

عذاب می‌کنند، درحالی‌که انسان عاقل و واقع‌بین کسی است که حق را، حتی از دشمن بشنود و بپذیرد (رضایی اصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۲۶۶).

تا هلاک قوم نوح و قوم هود
عارض رحمت به جان ما نمود
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۴۰۸)

در جامعه‌ای که در روایات مختلف، گروندگان به نوح را چهل یا هشتاد نفر دانسته‌اند (طبری، ۱۳۴۴، ج ۳، ص ۷۲۸). «وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ» (هود، ۳۶) و به نوح وحی شد که [هان ای نوح]! از قوم تو، جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده‌اند، هرگز [دیگری] ایمان نخواهند آورد (طبرسی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴۱۳)، به عبارت دیگر، در جامعه‌ای که تعداد صالحین آن بسیار قلیل باشد، خطر انحطاط، بیشتر مشهود است و فرزندی که سراپا غرق در فساد و تباهی بود، گناه او ساده و سطحی نبود و امکان شفاعت درباره‌ی او وجود نداشت (رضایی اصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۲۱۵). او به‌آسانی اسیر چنین فضایی شده بود.

ب) عوامل معنوی

در برخی از تفاسیر قرآن کریم مانند تفسیر نمونه، تفسیر مهر، تفسیر جوان و... عوامل مؤثر در تربیت راه، به دو دسته‌ی مادی و معنوی تقسیم کرده‌اند. «پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت)، در مکتب‌های انسانی، همیشه تحت‌الشعاع پیوندهای معنوی است. در این مکتب، نورچشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۱۴۶ و بیستونی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷۳۱). در برخی از این تفاسیر، برای تبیین موضوع، به داستان حضرت نوح و فرزندش اشاره شده است که پیوندهای مادی و رابطه‌ی پدر و فرزندی به سبب نقصان عوامل معنوی زوده می‌شود و خداوند مستقیماً به نوح می‌فرماید: ای نوح! او از اهل تو نیست؛ «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود، ۴۶)؛ زیرا عوامل معنوی دچار نقصان شده است: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (همان) و پیوند خویشاوندی در این زمان، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد.

آیه‌ی فوق یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند. درسی که در مکتب‌های مادی، مطلقاً مفهومی ندارد؛ اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است... فرزند پیامبری هم‌چون نوح، بر اثر گسستن مکتبش با پدر، آن‌چنان طرد می‌شود که با «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» روبه‌رو می‌شود. ممکن است چنین مسئله‌ی مهمی برای آنکه مادی می‌اندیشند، گران آید؛ اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد (بیستونی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷۳۰).

۱. اراده

در کنار عوامل محیط و ژنتیک، عناصر دیگری در شکل‌گیری شخصیت مؤثر است. برخی بر این باورند اراده، فراتر از زیست و ژنتیک است. «در ساختن شخصیت انسان نیز محیط و وراثت به‌عنوان علت معده

مطرح است نه علت تامه، بلکه علت تامه اراده‌ی انسان است؛ بنابراین، تأثیر محیط و وراثت در حد علت تامه نیست و در حد علت ناقصه می‌توان آن را پذیرفت» (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۶۸، ص ۲۳۱).
اراده‌ی قوی کمک می‌کند تا راه حق و درست پیموده شود و انسان، کمتر پایبند قضاوت مردم گردد:

باز پران کن حمام روح گیر	در ره دعوت طریق نوح گیر
خدمتی می‌کن برای کردگار	با قبول و رد خلقت چه کار
	(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۹۵)

وراثة و محیط، به تنهایی یا باهم نمی‌توانند تعیین‌کننده‌ی اراده‌ی آدمی باشند. این عوامل، تنها زمینه را برای اعمال اراده و اختیار انسان فراهم می‌سازند تا فرد بتواند با توجه به گرایش‌ها، ادراک‌ها و شناخت‌های فطری و روحی خود، رفتاری خودخواسته بروز دهد. پس فرد در برابر وراثت، حالت انفعالی ندارد و این اراده است که رفتار و شخصیت او را قاطعانه تعیین می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۲، ص ۱۹۹).
البته مولانا نگاهی فراتر از اراده‌ی انسان دارد:

در علو کوه فکرت کم نگر	که یکی موجش کند زیر و زبر
گر تو کنعانی نداری باورم	گر دو صد چندین نصیحت پرورم
	(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۸۲۲)

مقوله‌ای که فراتر از تمام معادلات و قیاسات عقلی است:

حالتی دیگر بود کان نادرست	تو مشو منکر که حق بس قادرست
تو قیاس از حالت انسان مکن	منزل اندر جور و در احسان مکن
	(همان، ص ۱۷۰)

گوش کنعان کی پذیرد این کلام	که برو مهر خدایست و ختام
کی گذارد موعظه بر مهر حق	کی بگرداند حدث حکم سبق
	(همان)

آن قیاس حال گردون بر زمین	راست ناید فرق دارد بر زمین
	(همان، ص ۲۴۴)

البته مولانا از مسئله‌ی جبر و اختیار نیز غافل نیست و معتقد است با تأثیر اراده‌ی خداوند، اختیار از انسان سلب نمی‌شود. «هر عملی که از انسان در وجود آید، دو نسبت دارد: نسبتی به وجه قیام و تعلق

با بنده و نسبت به وجه صدور و ایجاد، با حق تعالی» (فروزانفر، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۰۰).
 خواستش می‌گویی بر وجه کمال
 که نباشد نسبت جبر و ضلال
 چونک گفتی کفر من خواست ویست
 خواست خود را نیز هم می‌دان که هست
 (مولوی، ۱۳۹۲، ص ۹۹۷)

«نُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (آل عمران، ۲۶).

حاکمست و یفعل الله ما یشا
 پس یقین شد که تعز من تشا
 کو ز عین درد انگیزد دوا...
 خاکی را گفت پرها برگشا
 (همان، ص ۳۴۴)

اراده‌ی خداوند نیز بر طینت سجّینی کنعان بوده است. واقع شدن او در خانه‌ی پیامبر خدا، از این طینت نکاسته بود.

۲. خودشیفتگی در فرزند و همسر نوح

خاستگاه اصلی خودشیفتگی فردی، خانواده است و متأسفانه والدین بدون این‌که متوجّه باشند، مسبب اصلی خودشیفتگی فرزندان خویش هستند. در خانواده‌ای که میان پدر و مادر اختلاف شدید وجود داشته باشد، ممکن است یکی از این دو سعی کند کودک را، بیش‌ازحد، به خود نزدیک نماید و به‌طور ذهنی و در ناخودآگاه خویش، جانشین همسر کند. برابر تجربیات بالینی روانکاوان، اغلب افراد خودشیفته، پدر، مادر یا پدر و مادری خودشیفته داشته‌اند (لون، ۱۳۸۷، ص ۱۰). مطلب بالا از کتاب لون، مصداق زندگی کنعان است. اختلاف عمیق ایدئولوژیکی، اجتماعی و... میان پدر و مادر، زمینه‌ی اصلی ایجاد خودشیفتگی فرزند نوح شده است و این خودشیفتگی به حدی است که بر اساس آیات قرآن، آنگاه‌که کنعان متحیرانه کناری ایستاده بود؛ «وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ» (هود، ۴۲) و پدر در چهره‌ی او پشیمانی و ندامت می‌بیند؛ اما خودشیفتگی‌اش، حتی سبب اجرا و نمایش لجبازی، تعصب، جاهلیت، حق‌ناپذیری و... می‌شود و خود را «دانا و زفت» می‌پندارد. نهایت خودشیفتگی کنعان در شعر مولوی مشهود است:

گفت بابا سال‌ها این گفته‌ای
 چند ازین‌ها گفته‌ای با هرکسی
 این دم سرد تو در گوشم نرفت
 گفت بابا چه زیان دارد اگر
 همچنین می‌گفت او پند لطیف
 نه پدر از نصح کنعان سیر شد
 باز می‌گویی به جهل آشفته‌ای
 تا جواب سرد بشنودی بسی
 خاصه اکنون که شدم دانا و زفت
 بشنوی یک‌بار تو پند پدر
 همچنن می‌گفت او دفع عنیف
 نه دمی در گوش آن ادبیر شد
 (مولوی، ۱۳۹۴، ص ۵۰۶ و ۵۰۷)

خودشیفتگی، علاوه بر این که باعث اعتماد کنعان به امور بی‌اساس چون کوه شد: «قَالَ سَأَوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» (هود، ۴۳) و به قول مولانا، چشم کنعان را کور کرد، تا جایی که راه راست و طریق حقیقت را، گمراهی می‌پنداشت:

نوح و کشتی را بهشت و کوه جست
(مولوی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵۲)

لیک اندر چشم کنعان موی رست

بر فراز قلعه‌ی آن کوه زفت
سوی که می‌شد جداتر از مناص
(همان، ص ۱۱۶۴)

همچو کنعان کو ز ننگ نوح رفت
هرچه افزون‌تر همی‌جست او خلاص

که غرورش داد نفس زیرکش
منت نوحم چرا باید کشید
(همان، ص ۷۳۳)

همچو کنعان سر ز کشتی وا مکش
که برآیم بر سر کوه مشید

مقدماتی نظیر: ساختن کشتی، سوار کردن هر نوع حیوان در آن، بارش تدریجی باران، جوشش آب از زمین و بالا آمدن سطح آب و ... زمان زیادی است تا اگر کم‌ترین امکان برای هدایت به راه راست وجود داشت، شکوفا شود اما خودشیفتگی، چنان بر ادراک و بصیرت فرزند و همسر نوح پرده‌ی گمراهی انداخته که این دو، نه تنها ایمان نیاوردند بلکه به لجبازی خویش ادامه دادند. حتی خودشیفتگی کنعان به حدی رسید که با دیدن نشانه‌های عذاب الهی، به سخنان پدر توجهی نکرد. همچنین «فرد خودشیفته می‌تواند درباره‌ی دیگران، بیرحم، استثمارگر، آزاردهنده و ویرانگر باشد» (لون، ۱۳۸۷، ص ۷۹) چنان که واهله نسبت به نوح چنین رفتاری داشت:

واهله بر تابه سنگ انداختی
(مولوی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۶۰)

نوح چون بر تابه بریان ساختی

گاه خودشیفتگی فردی، محصول شرایط غیرعادی و نامناسب خانوادگی بیمار است. این بیماری در خانواده نوح از سوی همسرش ایجاد شده است. نتایج مطالعات مختلفی که در رابطه با تعارض میان والدین انجام شده است، نشان می‌دهد که تعارضات خانوادگی عاملی خطرناک در ناسازگاری و گرایش به رفتارهای پرخطر در نوجوانان است. نتایج پژوهش استازمن، بین، میلر، دی، فینار و پورتر^۱ (۲۰۱۱) نشان داد که میان تعارضات والدین و برون‌دادهای رفتاری، مانند بزهکاری و پرخاشگری نوجوانان، ارتباط مثبت و معنادار وجود دارد (مختارنیا و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۱۰۶).
نباید فراموش کرد که در طول تاریخ خداپرستی، خودشیفتگان همواره از موانع جدی در اشاعه‌ی ادیان

توحیدی بوده‌اند. فرد خودشیفته ممکن است با رشد در خانواده‌ای مذهبی، به تصویر ذهنی خود، حال و هوای دینی بدهد و خود را متدین بداند؛ اما در عمل، رفتار شرک‌آلود داشته باشد (لون، ۱۳۸۷، ص ۱۵).

نتیجه

رسالت انبیا، کتب آسمانی، هلاک برخی اقوام در طول تاریخ و ... برای تربیت انسان‌هاست. نقش تربیت در تعالی افراد امری درخور توجه است؛ تا جایی که کمال انسان، در گرو تربیت صحیح است. از سوی روانشناسان عوامل مختلفی برای تربیت بیان شده است و زمینه‌ی خلاف‌آمدهای رفتاری را در این عوامل جستجو می‌کنند. با انطباق این عوامل بر زندگی کنعان، زمینه‌ی انحراف در همه‌ی عوامل برای فرزند نوح وجود دارد. والدین در شقاوت یا سعادت فرزندان نقش دارند؛ زیرا فرزندان، حامل برآیند تعامل زن‌های زن و مرد هستند؛ بنابراین، همسر حضرت نوح^(ع) از زنان نکوهش شده‌ی قرآن و تاریخ است و بر سرنوشت فرزندش تأثیرگذار است.

وراثت به‌منزله‌ی بستری است که به‌وسیله‌ی عوامل محیطی از جمله تربیت، گاه تقویت و گاه تضعیف می‌شود. اگر وراثت، تمایلات و رفتار خاصی در فرد ایجاد کند، محیط بدین استعدادها مجال رشد یا حذف آن را می‌دهد. محیط زمان حضرت نوح^(ع) به حدی آلوده است که جز تباهی آن نسل با طوفان، براصلاحی متصور نیست.

اغلب متخصصان بالینی به جای طرفداری از یک رویکرد، جنبه‌هایی را از رویکردهای گوناگون انتخاب می‌کنند که درباره‌ی کنعان، محیط نامساعد، اثر وراثت نامطلوب را تقویت کرده است.

آنچه در سعادت یا شقاوت انسان تأثیر دارد، منحصر به عامل وراثت و محیط (خانواده، دوستان، اجتماع و ...) نیست و مؤلفه‌های دیگری هم‌چون اراده نیز تأثیر بسزایی در رقم خوردن سرنوشت انسان دارد. از منظر قرآن و احادیث، سعادت و شقاوت دو امر ذاتی و مربوط به قضای مقرر شده‌ی ازلی نیستند. هر انسانی با هر وراثتی، اعم از مطلوب یا نامطلوب، قابل تربیت است و یکی از اهداف بعثت انبیا، تقویت سرمایه‌های موروثی پسندیده و اصلاح زمینه‌های موروثی ناپسند است.

مولوی در کتاب مثنوی، هم‌چون روانشناسی حادث، درباره‌ی عوامل مادی مؤثر در تربیت فرزند نوح، نظیر وراثت و محیط (خانواده، دوستان و اجتماع) و عوامل معنوی چون اراده و خودشیفتگی، صحبت کرده است. او علاوه بر استمداد از آیات قرآن در تشریح احوال حضرت نوح^(ع) و فرزند و همسرش، موشکافانه به نکاتی اشاره نموده است که در تفاسیر و منابع معتبر، به‌سختی می‌توان به آنها دست یافت. این امر بیانگر جامعیت مثنوی و تلفیق دانش‌های مختلف در آن نظیر تفسیر و روان‌شناسی است.

از لحاظ تربیتی نباید فراموش کرد سنت خدا بر دادن نعمت و امتحان و مجازات استوار است، امری که امروزه گاهی مغفول مانده است. همچنین پیروی از رهبران الهی، مایه‌ی برکات الهی است و عناد با مکتب آنان حتی از سوی فرزند و همسر رهبران مایه‌ی فناست؛ زیرا «پیوند مکتبی مقدم بر پیوند خویشاوندی است» (رضایی اصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۲۱۷).

پانوشتها:

۱- از میان شخصیت‌های این پژوهش، در غزلیات شمس تنها به نام نوح در سه بیت اشاره شده است:

نوح تویی روح تویی فاتح و مفتوح تویی	سینه مشروح تویی بر در اسرار مرا (مولوی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۰)
پهلوی خم وحدت بگرفته‌ای مقام	با نوح و لوط و کرخی و شبلی و بایزید (همان، ج ۲، ص ۱۹۱)
جز صدر قصر عشق در آن ساحت خلود	چون نوح و چون خلیل مؤسس نمی‌کنیم (همان، ص ۳۹۸)

۲- داستان حضرت نوح^(ع) در سوره‌های: آل‌عمران آیه ۳۳، نساء آیه ۱۶۳، انعام آیه ۸۴، اعراف آیات ۵۹ تا ۶۲، یونس آیات ۷۱ تا ۸۳، هود آیات ۲۵ تا ۴۹، انبیاء آیات ۷۶ تا ۷۷، فرقان آیه ۳۷، شعراء آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲، عنکبوت آیات ۱۴-۱۵، صافات آیات ۷۵ تا ۸۲، نوح آیات ۱ تا ۲۸، قمر آیات ۹ تا ۱۶، مؤمنون آیات ۲۳ تا ۳۱ و ۵۰ تا ۶۰، شعراء آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰ ذکر شده است.

۳- در حقیقت، نوح^(ع) پدر دوم نوع بشر است؛ زیرا در داستان طوفان، کسی به جز او و خاندانش در روی زمین زنده نماند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۵۹).

۴- و نوح پیغامبر را هزار سال و سیصد و پنجاه سال زندگانی بود... نهصدوپنجاه سال اندر میان قومش بود و ایشان را به خدای عزّ و جلّ همی‌خواند (طبری، ۱۳۴۴، ج ۳، ص ۷۲۸).

۵- نهصدوپنجاه قابل‌ارائه بر فاعلاتن (بحر رمل) وزن مثنوی نیست؛ زیرا یک رکن نهصدوپنجاه بر وزن مفتعلن است و این رکن مطلق زحاف فاعلاتن نیست.

۶- چربک به معنی استهزاست.

۷- این حدیث در جای دیگر بدین‌سان آمده است: «مَا أَدْرَكَكَ عِرْقٌ مِنْ أَبِيكَ». گفته‌اند: در جنگ جمل محمد حنفیه علمدار لشکر بود، گویی ترسیده بود و حمله نمی‌کرد. حضرت علی^(ع) نزد او رفت و علّت حمله نکردن را جویا شد. او گفت: در پیش‌رویم به جز تیراندازان که تیر می‌اندازند، کسی را نمی‌بینم. حضرت علی^(ع) با دسته‌ی شمشیر به او زد و حدیث فوق را در حق ایشان بیان کرد.

۸- بت‌های عصر نوح بر اساس آیه‌ی قرآن به این شرحند: «وَقَالُوا لَا تَدْرَأَنَّ اللَّهَ تَدْرَأَنَّ وَلَا تَدْرَأَنَّ وَلَا سَوْاعاً وَلَا يَغُوثٌ وَيَعُوقٌ وَنَسْرًا» (نوح، ۲۳)؛ و به مردم گفتند: آلهه خود را ترک مگویید مخصوصاً بت و سواع و یغوث و یعوق و نسر را.

۹- طبق بعضی از روایات، بت‌پرستی پیش از نوح سابقه نداشت، بلکه قوم نوح آن را به وجود آوردند و مسئله از اینجا سرچشمه گرفت که در فاصله‌ی زمان آدم و نوح، مردان صالحی بودند که مردم به آنان اظهار علاقه می‌کردند. شیطان (و انسان‌های شیطانصفت)، از علاقه‌ی مردم سوءاستفاده نمود و آنان را به

ساختن مجسمه‌ی آن بزرگان و گرامی‌داشت آن مجسمه‌ها تشویق کرد؛ اما چیزی نگذشت که نسل‌های بعد، رابطه‌ی تاریخی این موضوع را فراموش کردند و تصور نمودند این مجسمه‌ها موجوداتی محترمند که باید مورد پرستش قرار گیرند و به این ترتیب، به پرستش بت‌ها سرگرم شدند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲۵، ص ۹۰). در تفسیر نمونه، به روایات گوناگون درباره‌ی پیدایش و سرانجام پنج بت ذکر شده در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نوح، به‌طور کامل اشاره شده است (همان، ص ۹۱ تا ۹۳).

۱۰- Stutzman, Bean, Miller, Day, Feinauer & Porter

منابع:

- قرآن کریم
- آلبرتس، بروس؛ مبانی زیست‌شناسی سلولی؛ ترجمه‌ی حسین بهاروند و همکاران؛ چاپ دوم، تهران، خانه‌ی زیست‌شناسی، ۱۳۸۷ ش.
- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن‌هبة الله؛ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید؛ تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قم، کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن‌بابویه، محمد بن‌علی؛ مَنْ لا یحضره الفقیه؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیّه‌ی قم، ۱۴۱۳ ق.
- اکرمی، سید محمد؛ امیر باستانی؛ محمدحسین مدرسی؛ فخرالدین ریحانی و وحیده کریمی‌راد؛ «ژنتیک یا محیط؛ کدام‌یک آینده ما را تعیین میکنند؟»؛ فصلنامه اخلاق زیستی، سال دوم، شماره‌ی چهارم، ۱۳۹۱ ش.
- انصاری، قاسم؛ مبانی عرفان و تصرف؛ چاپ سیزدهم، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۴ ش.
- ایوب، خوجه؛ اسرارالغیوب شرح مثنوی معنوی؛ تصحیح و تحشیه محمدجواد شریعت؛ تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ ش.
- انقروی، رسوخالدین اسماعیل؛ شرح کبیر انقروی؛ ترجمه‌ی عصمت ستارزاده؛ تهران، برگ زرین و انتشارات زرین، ۱۳۸۰ ش.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم؛ از پاریز تا پاریس؛ چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.
- بروجردی، سید ابراهیم؛ تفسیر جامع؛ چاپ هفتم، تهران، زائر، ۱۳۸۰ ش.
- بصیری، حمیدرضا و مریم گوهری؛ «نقش وراثت در سرنوشت انسان از منظر قرآن و حدیث»؛ سراج منیر دانشگاه علامه طباطبایی، دوره ۴، شماره ۱۳، ۱۳۹۲ ش.
- بیستونی، محمد؛ تفسیر جوان؛ تهران، بیان جوان، ۱۳۸۲ ش.
- جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم (مبادی اخلاق در قرآن)؛ قم، اسراء، ۱۳۷۸ ش.
- _____؛ سیره پیامبران در قرآن؛ قم، اسراء، ۱۳۸۷ ش.
- حافظ شیرازی، شمسالدین محمد؛ دیوان حافظ؛ تهران، نگاه، ۱۳۷۲ ش.
- حر عاملی، محمد بن‌حسن؛ وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعه؛ قم، مؤسسه‌ی آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۱۶ ق.
- الحسینی‌ال‌شاه‌عبدالعظیمی، حسین‌بن‌احمد؛ تفسیر اثنی عشری؛ تهران، میقات، ۱۳۶۴ ش.
- حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعه عروسی؛ تفسیر نوالثقلین؛ به کوشش رسولی‌محللاتی؛ قم، علمیه، ۱۳۸۳ ش.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
- رازی، ابوالفتح؛ تفسیر روح‌الجنان و روح‌الجنان؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ ج ۱۱، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۶ ش.
- ربانی‌گلپایگانی، علی؛ جبر و اختیار؛ قم، مؤسسه‌ی تحقیقاتی سیدالشهدا، ۱۳۶۸ ش.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی و جمعی از پژوهشگران؛ تفسیر قرآن مهر؛ تهران، عصر ظهور، ۱۳۸۹ ش.

- زمانی، کریم؛ شرح جامع مثنوی معنوی؛ تهران، اطلاعات، ۱۳۸۲ش.
- سمرقندی عیاشی، ابونصر محمدبن مسعود؛ تفسیر عیاشی؛ تحقیق و تصحیح سیدهاشم رسول محلاتی؛ قم، علمیه، ۱۳۸۰ش.
- سیوطی، جلال‌الدین؛ الدرّ المنتور فی تفسیر المأثور؛ ج ۲، قم، کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- شکوهی‌یکتا، محسن؛ تعلیم و تربیت اسلامی (مبانی و روش‌ها)؛ تهران، دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، ۱۳۷۰ش.
- شمیسا، سیروس؛ فرهنگ تلویحات؛ تهران، فردوس، ۱۳۸۶ش.
- _____؛ انواع ادبی؛ چاپ دهم، تهران، فردوس، ۱۳۸۳ش.
- شیخ صدوق، محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ التوحید؛ قم، جامعه مدرسین، ۱۳۸۷ش.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ ترجمه‌ی سید محمدباقر همدانی؛ چاپ بیست‌ودوم، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- طبرسی، فضل‌بن حسن؛ ترجمه تفسیر مجمع البیان؛ تحقیق و نگارش علی کریمی؛ ج ۱۴، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- _____؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن و الفرقان؛ ج ۱۰، تهران، اسوه، ۱۳۸۴ش.
- _____؛ ترجمه تفسیر جوامع‌الجامع؛ ترجمه‌ی علی عبدالحمیدی و عبدالعلی صاحبی؛ چاپ چهارم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷ش.
- طبری، محمدبنجریر؛ ترجمه تفسیر طبری؛ تصحیح حبیب یغمایی؛ ج ۳، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ش.
- طوسی، ابی‌جعفر محمدبنحسن؛ التّبیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۰، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹/۱۳۶۷ق.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ شرح مثنوی شریف؛ چاپ پانزدهم، تهران، زوار، ۱۳۹۰ش.
- فلسفی، محمدتقی؛ کودک از نظر وراثت و تربیت؛ ج ۱، چاپ سیزدهم، تهران، هیئت نشر معارف اسلامی، ۱۳۶۳ش.
- کاشانی، ملا فتح‌الله؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین؛ ج ۱۰، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۸ش.
- لون، الکساندر؛ خودشیفتگی فردی و خودشیفتگی اجتماعی؛ ترجمه‌ی اکبر باقری؛ تهران، بازتاب، ۱۳۸۷ش.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی؛ بحار الانوار؛ ترجمه‌ی سید ابوالحسن موسوی همدانی (جلد ۵۸)، تهران، کتابخانه مسجد ولی عصر، ۱۳۶۸ش.
- مختارنیا، ایرج؛ علی زاده‌محمدی و مجتبی حبیبی؛ «رابطه تعارضات بین والدینی و گرایش به رفتارهای پرخطر: نقش میانجی شدت تعارضات والد - نوجوان»؛ مطالعات زن و خانواده دانشگاه الزهرا (س)، دوره ۴، شماره ۲، ۱۳۹۵ش.
- مصباح یزدی، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ چاپ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی،

- مرکز چاپ و نشر، ۱۳۷۲ ش.
- مکارمشیرازی، ناصر؛ محمدرضا آشتیانی؛ محمدجعفر امامی و دیگران؛ تفسیر نمونه؛ ج ۹، ۲۴ و ۲۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد؛ مثنوی معنوی؛ تألیف کریم زمانی؛ ۷ ج، چاپ هشتم، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۷ ش.
- _____؛ کلیات شمس؛ تحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر؛ ۲ ج، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵ ش.
- _____؛ مثنوی معنوی؛ نگارش مهدی کمپانی‌زارع؛ تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۴ ش.
- همایی، جلال‌الدین؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی؛ چاپ هفتم، تهران، هما، ۱۳۷۱ ش.